



## چهارمین عین نجس: منی

مرحوم شیخ انصاری می نویسد:

«لا إشكال فی حرمة بیع المنی؛ لنجاسته، و عدم الانتفاع به إذا وقع فی خارج الرحم.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. بیع منی حرام است چراکه اولاً نجس است و ثانیاً دارای منفعت نیست.

۲. دارای منفعت نیست چراکه: اگر خارج از رحم ریخته شود، فائده ندارد.

ما می گوئیم:

۱) منی به معنای ریختن است و گفته اند به منا در مکه هم به همین جهت منا می گویند چراکه در آنجا خون ریخته می شود.<sup>۲</sup>۲) به مایع مذکور، مادامی که در «صلب الفحل» باشد، عسب یا عسیب، می گویند. همچنین به نزدیکی کردن حیوان نر هم عسب الفحل یا عسیب الفحل گفته می شود.<sup>۳</sup>۳) هم چنین به مایع مذکور مادامی که «صلب الفحل» است، مضمون (جمع آن مضامین) هم گفته می شود، کما اینکه به جنین که در شکم ماده است، ملقوح گفته می شود.<sup>۴</sup> البته گفته شده است که مالک این دو لغت را بر عکس معنی کرده است.<sup>۵</sup>

۴) محقق کرکی درباره بیع العسیب می نویسد:

«و الفرق بینة و بین الملاقح: أن المراد بها: النطفة بعد استقرارها فی الرحم، و العسب هی: قبل استقرارها، و المجر أعم من کلّ منهما.»<sup>۶</sup>

۵) صاحب وسائل به روایتی اشاره کرده که متضمن این معانی است:

«و فی معانی الأخبار عن مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الزَّجَّاجِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ بِإِسْنَادٍ مُتَّصِلٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ الْمَجْرِيِّ وَهُوَ أَنَّ يُبَاعَ الْبُعِيرُ أَوْ غَيْرُهُ - بِمَا فِي بَطْنِ النَّاقَةِ - وَ نَهَى ص عَنْ الْمَلَأِيحِ وَ

۱. کتاب المكاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۲۹

۲. مصباح المنیر، ج ۲ ص ۵۸۲

۳. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۸۸

۴. نهاية ابن اثیر، ج ۳ ص ۱۰۲

۵. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۸۹

۶. جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ ج ۴، ص: ۵۳



الْمُضَامِينِ - فَاَلْمَلَأَقِيحُ مَا فِي الْبُطُونِ وَ هِيَ الْأَجِنَّةُ - وَ الْمَضَامِينُ مَا فِي أَصْلَابِ الْفُحُولِ - وَ كَانُوا يَبِيعُونَ الْجَنِينِ فِي بَطْنِ النَّاقَةِ - وَ مَا يَضْرِبُ الْفَحْلُ فِي عَامِهِ وَ فِي أَعْوَامٍ - وَ نَهَى ص عَنْ بَيْعِ حَبْلِ الْحَبْلَةِ - وَ مَعْنَاهُ وَكَلْدُ ذَلِكَ الْجَنِينِ الَّذِي فِي بَطْنِ النَّاقَةِ - أَوْ هُوَ نِتَاجُ النَّتَاجِ وَ ذَلِكَ غَرَرٌ.<sup>١</sup>

٦) مرحوم خوئی مسئله مذکور را به سه فرع تقسیم کرده است:

«ثم ان تحقیق الکلام فی هذه المسألة يقع فی ثلاث جهات: الاولى فی بیع المنی إذا وقع فی خارج الرحم، و الثانية فی بیعة بعد وقوعه فيه و یسمى بالملاقیح، و الثالثة فی بیع ماء الفحول فی أصلابها و یسمى بعسیب الفحل.»<sup>٢</sup>

٧) ایشان در توضیح جهت اولی می نویسد:

«أما الجهة الأولى فحكم المصنف بحرمة بیعه لنجاسته، و عدم الانتفاع به إذا وقع فی خارج الرحم، و كذلك یحرم بیعه عند كل من یرى النجاسة مانعة عن البیع، و منهم المالکیة و الحنابلة غیر الشافعیة فإنهم و إن ذهبوا الی مانعیة النجاسة عن البیع إلا انهم یرون طهارة المنی فی بعض الصور أما النجاسة فظهر ما فی مانعیتها عن البیع من المسائل المتقدمة، و اما عدم الانتفاع به فمانعیته عنه تتوقف علی أمرین: الأول إثبات حرمة الانتفاع به إذا وقع فی خارج الرحم، و الثاني اعتبار المالیه فی البیع، فبانتفاء أحدهما یتثبت جواز بیعه، و حیث عرفت و ستعرف عدم اعتبار المالیه فیہ فیحکم بجواز بیعه فی هذه الصورة، علی انه لو تم ذلك لمنع عن بیعه وضع فقط كما هو واضح.»<sup>٣</sup>

٨) از شافعی نقل شده است که وی منی را پاک می دانسته است:

«ففی أمّ الشافعی: «قال الشافعی: و المنی لیس بنجس ... کلّ ما خرج من ذکر من رطوبة بول أو مذی أو ودی أو ما لا یعرف أو یعرف فهو نجس کلّه ما خلا المنی. و المنی: الثخین الذی یرکب منه الوالد، الذی یرکب له رائحة کرائحة الطلع، لیس لشیء یرخرج من ذکر رائحة طیبیة غیره.»<sup>٤</sup>»<sup>٥</sup>.

\*\*\*

١. وسائل الشیعة؛ ج ١٧، ص: ٣٥٢

٢. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ١، ص: ٥٨

٣. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ١، ص: ٥٨

٤. الأمّ، ج ١ ص ٤٧

٥. دراسات فی مکاسب المحرمة؛ ج ١، ص: ٢٩٣

توضیح:

۱. نجاست مانع مستقلی در بیع نیست (ضمن اینکه برخی منی را نجس نمی دانند)
۲. اما «عدم الانتفاع» اگر بخواهد مانع از جواز و عامل حرمت بیع باشد، باید دو مقدمه را برای آن ثابت کنیم: یکی آن که انتفاع از منی بیرون رحم حرام است، دوّم آنکه چیزی که انتفاع ندارد (مالیت ندارد) بیعش حرام است.

۳. و ثابت کرده ایم که بیع چیزی که مالیت ندارد، حرام نیست، بلکه باطل است.

ما می گوئیم:

(۱) گفته شده است که ظاهر اخبار و کلمات فقها، بطلان معامله منی است:  
«و المصنف حکم بحرمة بیعه حیثینذ، لنجاسته و عدم الانتفاع به. و الظاهر منه إرادة الحرمة التکلیفیه. و لکن الظاهر من الأخبار و کلمات القدماء من أصحابنا و کذا فقهاء السنة فی باب المعاملات إرادة الحرمة الوضعیة أعتی فساد المعاملة.»<sup>۱</sup>

(۲) اما اینکه «منی در خارج رحم» دارای منافع محله نیست و لذا مالیت عرفی ندارد:  
«و أمّا عدم الانتفاع فإن أريد به حرمة الانتفاع بالنجس مطلقاً كما مرّ عن التنقیح و شرح الإرشاد الإجماع علیها فهي ممنوعة. و إن أريد بذلك عدم تحقق الانتفاع المحلّ خارجاً فلا يعدّ مالا فيرد علیه: أن هذا يختلف بحسب الأمكنة و الأزمنة و الشرائط. و فی أعصارنا يمكن أن ينتفع بالنطفة الملقاة فی خارج الرحم فی ظروف خاصة فی المصانع الحديثة بالتجزية أو تهذيب النسل فی الحيوانات أو بالتركيب مع نطفة الأنثى فتصير بذلك مالا يرغب فيه و يبذل بإزائه المال. هذا.»<sup>۲</sup>

فرع دوم:

مرحوم شیخ انصاری می نویسد:

«و لو وقع فيه فكذلك لا ينتفع به المشتري؛ لأنّ الولد نماء الأمّ فی الحيوانات عرفاً، و للأب فی الإنسان شرعاً. لکنّ الظاهر أنّ حکمهم بتبعیة الأمّ متفرّع علی عدم تملک المنی، و إلّا لكان بمنزلة البذر المملوک يتبعه الزرع.»

فالمتمعّن التعلیل بالنجاسة، لکن قد منع بعض من نجاسته إذا دخل من الباطن إلى الباطن.»<sup>۳</sup>

۱. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۹۱

۲. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۹۲

۳. كتاب المكاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحديثة)؛ ج ۱، ص: ۲۹

توضیح:

۱. اگر منی داخل رحم ریخته شود، باز هم قابل انتفاع نیست چراکه:  
در حیوانات: مالک منی یا صاحب حیوان ماده است و یا صاحب حیوان ماده نیست، و در هر دو صورت چون بچه متعلق به حیوان ماده است غیر از صاحب حیوان ماده از آن منی نفع نمی برد و او نیز لازم نیست بابت این پولی بدهد چون ملک او شده است [توجه شود که اجاره حیوان نر برای ضراب فحل، امری دیگری است].
۲. و در انسان: نیز بچه متعلق به مرد است و لذا مالک منی، اگر پدر است که خود به خود مالک هست و اگر غیر پدر است، نفعی از مملوک خود نمی برد.
۳. ولی ظاهراً علت اینکه گفته اند در حیوانات، بچه تابع امّ است، به سبب آن است که منی مملوک صاحب حیوان نر نمی شود. و الا حکم مالک پدر را پیدا می کرد.
۴. لذا دلیل اصلی نجاست است. هر چند برخی نجاست را قبول نکرده اند.



[در این باره مرحوم ایروانی در حاشیه بر مکاسب می نویسد:

«بل ینتفع به لکنه ملکه و نماء ملکه فلا معنی لأن یشتريه.»<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

۱) علامه در تذکره<sup>۲</sup> می نویسد که: «لا تعرف خلافاً بین العلماء فی فساد بیع الملاقیح»<sup>۳</sup>

۲) در بیان ادله حرمت می توان آنها را مستقلاً بررسی کرد:

ادله حرمت:

● الف) نجاست:

مرحوم خوئی بر این مطلب اشکال کرده است:

«و أما منع جواز بیعه حیثئذ لنجاسته كما فی المتن فمن العجائب کیف فإنها منتفیه قطعاً إذا خرج من الباطن الی الباطن، علی انها لو كانت مانعة لمنعت عن بیعه لأجل المنافع التي تتوقف علی عدمها لا مطلقاً علی انک عرفت عدم مانعیتها عن البیع، و ستعرف اعتراف المصنف بذلک فی بیع المیتة فإنه قال فمجرد النجاسة لا تصلح علة لمنع البیع لو لا الإجماع علی حرمة بیع المیتة.»<sup>۴</sup>

توضیح:

۱. اگر منی من الباطن الی الباطن باشد، اصلاً نجس نیست.

۲. اگر هم نجس باشد، نجاست مانع بیع است نسبت به منافی که متوقف بر طهارت هستند، ولی اگر منافی حلال بر فرض نجاست مترتب بر شیء می شوند، بیع به خاطر آنها حرام نخواهد بود.

۳. شخص شیخ انصاری به این مطلب در بحث بیع میتة اذعان دارد.

در تشریح عدم نجاست منی در فرض مذکور گفته شده است:

«لأنصراف أدلة نجاسة المنی و نحوه إلى صورة وقوعه فی خارج البدن. و أما حال كونه فی الباطن و إن تحرک من موضع إلى موضع أو من باطن إلى باطن آخر فلا دلیل علی نجاسته. و نظیر المنی فی ذلك الدم و البول و

۱. حاشیه المكاسب (للایروانی)؛ ج ۱، ص: ۵

۲. تذکره، ج ۱ ص ۷

۳. مصباح الفقاهة، ج ۱ ص ۵۸

۴. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۵۸

الغائط»<sup>۱</sup>

هم چنین مفتاح الکرامه در این باره می نویسد:

«و لیست نجسة ما لم تظهر الی خارج الفرجین علی الظاهر»<sup>۲</sup>

● (ب) جهالة المبیع بحسب المقدار:

گفته شده مقدار منی نامعلوم است و لذا معامله غرری است.

مرحوم ایروانی در ردّ این دلیل می نویسد:

«أمّا الجهالة فهی إنّما توجب المنع فیما کان المطلوب فیہ الکم دون مثل المقام.»<sup>۳</sup>

توضیح:

جهالت در صورتی موجب بطلان می شود که کمیت باعث تفاوت قیمت شود در حالیکه منی چنین نیست

[چراکه فرزند از قسمتی از آن حاصل می شود و بقیه اش هدر است.]

ما می گوئیم:

(۱) جهالتی که مانع از صحت است (و باعث غرری شدن معامله می شود)، جهالتی است که در قیمت متاع

تأثیر داشته باشد و الا هر مبیعی از جهتی مجهول است.

(۲) اساساً جهالت باعث بطلان می شود و نه حرمت.

● (ج) عدم قدرت بر تسلیم:

مرحوم ایروانی در ردّ این دلیل می نویسد:

«و المعتبر من القدرة علی التّسلیم الرافعة للغرر هی القدرة العرفیة و هی حاصلة.»<sup>۴</sup>

توضیح:

همین که حیوان نر در اختیار مشتری قرار گیرد، عرفاً قدرت بر منی به حساب می آید.

ایشان همچنین می نویسد:

«مع أنّ هذین الوجهین الآخرین إنّما یمنعان عن خصوص البیع دون مطلق المعاملة علیه من صلح أو هبة أو

۱. دراسات فی مکاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۹۵

۲. مفتاح الکرامه، ج ۱۲ ص ۴۷۰

۳. حاشیة مکاسب (للایروانی)؛ ج ۱، ص: ۵

۴. حاشیة مکاسب (للایروانی)؛ ج ۱، ص: ۵

نحوهما.»<sup>۱</sup>

- (د) جهالت از جهت اینکه ممکن است لقاح متحقق نشود:

بر این استدلال اشکال شده است:

«و یرد علی ذلك أنّ الجهالة توجب البطلان إذا كان المطلوب كمية الشيء بحيث تختلف القيمة باختلافها، و المنی لیس كذلك إذ الولد يتكون من جزء صغير منه و الباقي يقع هدرا. هذا مضافا إلى أنّ جهالة المقدار تضرّ فی مثل البيع و الإجارة دون مثل الصلح المبني على المسامحة. و قد تعرّض لذلك المحقق الإيرواني فی حاشيته. الثالث: الجهالة من جهة احتمال عدم تحقق اللقاح و صيرورته هدرا. و یرد علیه أنّ هذا لا یوجب عدم القيمة و المالية عرفا. و نظيره البذر المحتمل لأن یفسد و لا ینبت و مع ذلك لا تسقط عن المالية و مثله الفسيلة تشتري و تغرس و ربما تفسد.»<sup>۲</sup>

توضیح:

فسیله به معنای قلمه درخت است.

- (ه) عدم انتفاع:

این دلیل همان است که مرحوم شیخ انصاری به آن اشاره کرده و ظاهراً کامل ترین است. طبق این بیان، منی در داخل رحم حیوان ماده اگرچه دارای منفعت است، ولی این منفعت متعلق به صاحب حیوان ماده است پس اگر خریدار صاحب حیوان ماده است، نمی تواند ما یملک خود را بخرد و اگر غیر اوست، نمی تواند از این شیء انتفاع ببرد. پس این منی منفعت قابل بیع ندارد. مرحوم شیخ خود سپس اشکال می کند که: چرا این منی ملک صاحب حیوان ماده باشد؟ اگر می گویند به جهت حکم شرعی است، می گوییم به این جهت فقها گفته اند منی ملک صاحب حیوان ماده است که می گفته اند، قابل ملکیت نیست.

پس نباید گفت منفعت قابل بیع ندارد چون متعلق به صاحب حیوان است. چراکه تعلق آن به صاحب حیوان به این جهت بوده که منی در نظر فقها ملک کسی نبوده است و لذا اگر گفتیم منفعت دارد و لذا مالیت دارد و لذا ملک صاحب نر است، می توان گفت، منی برای صاحب حیوان ماده، منفعت قابل بیع دارد. مرحوم خوبی به این مطلب چنین پاسخ داده است:

۱. حاشیة المكاسب (للإيرواني)؛ ج ۱، ص: ۵

۲. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۹۵



«و لكن الذى يسهل الخطب ان السيرة القطعية من العقلاء و المتسرعة قائمة على تبعية النتائج للأمهات فى الحيوانات، و قد أمضاها الشارع فلا يمكن التخطى عنها، كما ان الولد للفراش فى الإنسان بالنص و الإجماع القطعيين، و من هنا يعاملون مع نتاج الحيوانات معاملة الملك حتى مع العلم بأن اللقاح حصل من فحل شخص آخر، و إلا فكان اللازم عليهم اما رد النتاج الى صاحب الفحل ان كان معلوما أو المعاملة معه معاملة مجهول المالك ان كان المالك مجهولا و هذا شيء لا يتفوه به ذو مسكة.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اینکه در حیوانات، نماء متعلق به صاحب حیوان مادهاست و در انسان متعلق به پدر، اجماعی است و ربطی به این نداشته که «منی در نظر فقها مملوک نبوده است».
۲. و الا اگر ماده ای از فحل شخص دیگر، حامله است باید حکم به ملکیت آن شخص دیگر می کرده اند و اگر هم آن شخص دیگر مجهول بوده، باید با آن نماء، معامله مجهول المالك می کرده اند.  
بر مرحوم خوئی اشکال شده است:

«قیام السيرة على ما ذكر صحيح إجمالاً. و لكن يمكن أن يقال باستنادها إلى مهانة نطف الحيوانات عند العقلاء و عدم تقويمهم لها نظیر سائر فضولات أبدانها. و لكن لو فرض قلّة الحيوان الفحل فى مكان و شدّة الحاجة إلى نطفته بحيث صارت ذات قيمة و مالّية معتنى بها فأجبر أحد فحل الغير على الطروقة فهل يحلّ نتاجه حينئذ لمالك الأنتى مع كون النطفة ذات قيمة و مالّية معتنى بها؟ الالتزام بذلك مشكل و لا يبعد القول بجواز شراء النطفة حينئذ.»<sup>۲</sup>

ما می گوئیم:

- ۱) در هر صورت اجماع و سیره قطعی داریم که نماء در حیوانات متعلق به مادر است و این اجماع و سیره متبع است (حتی در صورتی که فحل کم باشد) پس منی داخل رحم، دارای منفعت قابل بیع نیست.
- ۲) سلّمنا اجماع مذکور مستند به اجماع بر عدم مملوکیت منی در رحم است، ولی باز هم در این صورت اجماع بر بطلان معامله منی در رحم اقامه شود (و به نفع شیخ انصاری نخواهد بود) پس اگر اجماع بر عدم مملوکیت باشد، مستقیماً بیع را باطل می کند و اگر اجماع بر تعلق نماء به حیوان مادر باشد، به ضمیمه عدم الانتفاع باعث بطلان معامله می شود.

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۵۹

۲. دراسات فى المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۹۶





۳) پس این دلیل برای بطلان معامله مذکور کامل است.

۴) اما اینکه «بیع ما لیس له منفعة» صرفاً باطل است و یا علاوه بر بطلان، حرمت هم دارد، باید در فصل سوم مورد بررسی قرار گیرد.

● (و) اجماع بر بطلان بیع منی در رحم

مرحوم خوبی در ردّ این دلیل می نویسد:

«و اما دعوی الإجماع التعبدی علی البطلان فدعوی جزافية بعد العلم و لا أقل من الاحتمال بكونه مستندا الى الوجوه

المذكورة لبطلان بیع الملاقیح و قیاس ذلك بالبذر المغروس فی أرض الغير باطل بعد قیام الدلیل علی الفرق.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اجماع مذکور مدرکی است، یا لا اقل محتمل المدرکیه است.
۲. مدرک مجمعین بر بطلان بیع مذکور، ادله ای است که بر بطلان اقامه شده است.
۳. قیاس منی در رحم با بذر در زمین، با توجه به فرق، قیاس مع الفارق است [فرق: حکم شرعی منی بر مالکیت صاحب حیوان ماده نسبت به نماء]

نتیجه گیری:

بیع منی در فرع دوم باطل است. اما حرمت آن متوقف بر بحث فصل سوم است.

فرع سوم:

اگر منی - در حالیکه در صلب فحل است - فروخته شود.

مرحوم شیخ انصاری می نویسد:

«و قد ذکر العلامة من المحرمات بیع عسیب الفحل و هو ماؤه قبل الاستقرار فی الرحم كما أن الملاقیح هو ماؤه

بعد الاستقرار كما فی جامع المقاصد و عن غیره و علل فی الغنیة بطلان بیع ما فی أصلاب الفحول بالجهالة و

عدم القدرة علی التسلیم.»<sup>۲</sup>

ما می گوئیم:

در فقه بحثی تحت عنوان «کراء الفحل» (و نه بیع نطفه) وجود دارد که معمول فقها پیرامون آن بحث کرده اند، قبل

از بحث لازم است توجه داشته باشیم که اگرچه اصل اولی در معاملات بطلان است ولی به سبب عمومات بیع و

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۵۹

۲. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - القدیمة)؛ ج ۱، ص: ۲۳

اجاره، اصل ثانوی در کرایه فحل و بیع ما فی الاصلاب، صحت است. اما از حیث حرمت، اصل اولی، اباحه است. مرحوم شیخ طوسی در خلاف می نویسد:

«إجارة الفحل للضراب مکروه، و ليس بمحظور، و عقد الإجارة علیه غیر فاسد. و قال مالک: يجوز. و لم یکرهه. و قال أبو حنیفة و الشافعی: إن الإجارة فاسدة، و الأجرة محظورة. دلیلنا: ان الأصل الإباحة، فمن ادعی الحظر و المنع فعلیه الدلالة. فاما کراهیه ما قلناه فعلیه إجماع الفرقة و أخبارهم.»<sup>۱</sup>

و در نهایت می نویسد:

«و کسب صاحب الفحل من الإبل و البقر و الغنم إذا أقامه للنتاج، ليس به بأس، و ترکه أفضل.»<sup>۲</sup>

علامه حلی به صراحت بین اجاره و بیع فرق گذاشته و می نویسد:

«یحرم بیع عسیب الفحل - و هو نطفته - لأنه غیر متقوم و لا معلوم و لا مقدور علیه. و لا نعلم فیہ خلافاً، لأنّ

النبيّ صَلَّى الله علیه و آله نهی عنه. أمّا إجارة الفحل للضراب فعندنا مکروهة و ليست محرمة.»<sup>۳</sup>

محقق حلی هم به صراحت ضراب فحل (کرایه فحل) را از جمله مکاسب مکروهه برشمرده است.<sup>۴</sup>

ادله حرمت:

#### ● الف) جهالت:

در این باره سابقاً جوابی را از مرحوم ایروانی ملاحظه کردیم.

برخی از بزرگان در این باره نوشته اند:

«إن أريد بذلك الجهل بمقدار النطفة، ففيه أنّ الجهل به يوجب البطلان إذا كان المطلوب مقدار الشيء و كميته بحيث تختلف الرغبة و القيمة باختلافها و تصير المعاملة غررية. و النطفة ليست كذلك في مقام الإحبال كما مرّ. و إن أريد بذلك الجهل بأصل وجود النطفة، ففيه أنّ هذا يوجب بطلان البيع. و أمّا الإجارة فإنّها تقع على عمل الإنزاء بترقب الإحبال، فيكفي فيها الشائبة و ظنّ وجود النطفة. و العقلاء يقدمون على ذلك و على أداء الأجرة لذلك، و عمل المسلم محترم. و نظير ذلك رائج في أعمال الناس و معاملاتهم، فيعملون و يعاملون بترقب

۱. الخلاف؛ ج ۳، ص: ۱۶۶

۲. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى؛ ص: ۳۶۶

۳. تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج ۱۰، ص: ۶۷

۴. شرائع الاسلام، ص ۲۶۵

## النتائج»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اگر مراد جهالت به مقدار نطفه است، این جهالت مانع نیست.
۲. و اگر مراد جهالت به اصل وجود نطفه است، این جهالت مانع از بیع است و نه اجاره چراکه آنچه به اجاره داده می شود، عمل انزاء است.

● (ب) عدم قدرت بر تسلیم:

مرحوم خوینی می نویسد:

«الثانی بعدم القدرة على التسليم بدعوى أن إقبال الحيوان غير مقدور عليه فلا تصح الإجارة عليه لأن ذلك ليس في وسعه و الموجود في أصلاب الفحول أيضا غير مقدور على تسليمه فلا يصح بيعه. و فيه ان اعتبار ذلك في المعاملة أيضا من جهة الغرر فحيث كان النظر في ذلك الى الطروقة و الاجتماع فيرتفع الغرر عنها فان تسليم كل شيء بحسبه.»<sup>۲</sup>

● (ج) عدم القيمة و المالیة:

جواب داده شده است:

أولاً: مالیت دارد چراکه:

«و المالك في المالیة رغبة الشخص فيه بحسب حاجاته الفعلية العقلائية بحيث يبذل بإزائه المال.»<sup>۳</sup>

ثانياً: این دلیل و ادله قبل، اگر هم تمام باشد، بطلان را ثابت می کند و نه حرمت را.<sup>۴</sup>

ثالثاً: مرحوم خوینی می نویسد لازم نیست عوض و معوض مال باشند.<sup>۵</sup>

در این باره می گوئیم: ظاهراً لازم است عوض و معوض مالیت داشته باشند که در این باره بعداً به طور

مفصل بحث خواهیم کرد.

۱. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۰۳

۲. مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج ۱، ص: ۶۰

۳. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۰۲

۴. مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج ۱، ص: ۶۰

۵. مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج ۱، ص: ۶۰

● (د) نجاست:

که گفتیم نمی تواند دلیل باشد.

● (هـ)

اجاره تملیک منفعت است و بیع تملیک عین و بنابر این اجاره فحل برای ضراب و زن برای رضاع و گوسفند برای انتفاع از شیر، و درخت برای میوه اش، با مشکل مواجه است چراکه در این موارد، مستأجر، مالک شیر و میوه و منی می شود.

صاحب عروة الوثقی جواب داده است که ملاک در منفعت عرف است و عرف شیر را منفعت گوسفند و میوه را منفعت درخت می داند.<sup>۱</sup>

مرحوم خوئی نیز به این دلیل چنین پاسخ داده است:

«أنّ النظر فی العقد فی هذه الموارد لیس إلى تملیک الأعیان المذكورة بل إلى تملیک منفعة العین المستأجرة، و هی وصف قائم بها حين الإجارة أعنی أهلیتها و استعدادها لأن یتولّد منها الأعیان المذكورة. و هذه الأعیان تتکوّن قهرا فی ملک من ملک الوصف المذكور. فالمستأجر لم یتملك بالمباشرة بسبب عقد الإجارة إنّما الاستعداد الخاصّ و هو من قبیل الأوصاف و المنافع. و تملك الأعیان المذكورة تابع عرفا لمن تملك الاستعداد المذكور.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. در عقد اجاره مذکوره، توجه متعاقدین به تملک میوه و شیر نیست بلکه توجه به تملک منافع درخت و گوسفند است.

۲. در لحظه اجاره، درخت و گوسفند، اهلیت «انتفاع بردن» را دارند.

۳. پس مستأجر، گوسفند را می گیرد در حالیکه اهلیت شیر دادن دارد - پس اجاره صحیح است - و شیر پس از آن، در ملک مستأجر که مالک صفت «اهلیت برای شیر دادن» است، حاصل می شود.

۴. پس مستأجر مالک استعداد می شود و استعداد هم از اعیان نیست بلکه از صفات درخت است.

ما می گوئیم:

جدای از چگونگی پاسخ به این شبهه، باید توجه داشت که اجاره بر رضاع در قرآن مورد تأکید واقع شده

۱. عروة الوثقی، ج ۲ ص ۶۲۰

۲. مستند العروة الوثقی / کتاب الاجارة، ص ۳۵۷

است (فان ارضعن لكم فاتوهن اجورهن)<sup>۱</sup> و لذا اجاره ای که باعث انتقال عین منافع شود، صحیح است.

«و لیس هذا من القیاس بعد إلغاء الخصویة و العلم بوحدۃ المناط.»<sup>۲</sup>

● (و)

روایات زیادی درباره این مسئله وارد شده است که برخی از آنها دلالت بر جواز دارند و برخی از آن نهی کرده اند.

### ➤ دسته اول

روایات ناهیه از ضراب فحل، در باره این دسته روایات ادعای استفاضه شده است و گفته شده:

«و هذه الأخبار و إن ضعفنا بحسب الأسناد لكنها بلغت من الاستفاضة حدًا يطمئن الإنسان بصدور بعضها، و

لیس المضمون ممّا يوجد الداعی إلى اختلاقه. و النهی فیها یشمل البیع و الإجارة معا.»<sup>۳</sup>

ما می گوئیم:

اینکه گفته شده است «مضمون از جمله اموری است که داعی بر جعل آن وجود نداشته است، پس جعل در آن

راه ندارد» سخن ناتمامی است چراکه بسیاری از امور که فقها در آن حکم به تقیه ای بودن کرده اند و یا

روایات را جعلی دانسته اند - مثل مسح علی خفین - از اهمیت ویژه ای برخوردار نیستند و با توجه به

شرائط جامعه آن روز ممکن است تبدیل به یک شعار شده باشند و لذا گروهی انگیزه بر جعل در آن امور

داشته باشند.

\*\*\*

۱. طلاق، ۶

۲. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۰۳

۳. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۰۵

در این باره می توان به روایت های ذیل اشاره کرد:

■ یک) صدوق در فقیه نقل می کند:

«نهی رسول الله عن عسیب الفحل و هو اجر الضراب»<sup>۱</sup>

درباره این روایت نوشته اند:

«التفسیر للصدوق. و نقله عنه «ص» بلا تردید يدل علی قطعه بصدوره عنه «ص»»<sup>۲</sup>

■ دو) دعائم الاسلام روایت کرده است که:

«رُوينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبيه عن عليٍّ أن رسول الله ص نهى عن بيع الأحرار و عن بيع الميثة و

الدم و الخنزير و الأصنام و عن عسب الفحل»<sup>۳</sup>

■ سه) شیخ صدوق در خصال روایتی را از امام باقر نقل می کند که حضرت می فرماید:

«إبراهيم بن محمد بن حمزة عن سالم بن سالم و أبي عروبة معاً عن أبي الخطاب عن هارون بن مسلم عن القاسم

بن عبد الرحمن عن محمد بن عليٍّ عن أبيه عن الحسين بن عليٍّ ع قال لما افتتح رسول الله ص خيبر دعا بقوسه

فأتكى على سببها ثم حمد الله و أتنى عليه و ذكر ما فتح الله له و نصره به و نهى عن خصال تسعة عن مهر

البعي و عن عسب الدابة يعنى كسب الفحل و عن خاتم الذهب و عن ثمن الكلب و عن مياتر الأرجوان قال أبو

عروبة عن مياتر الخمر و عن لبوس ثياب القسي و هي ثياب تنسج بالشام و عن أكل لحوم السباع و عن صرف

الذهب بالذهب و الفضة بالفضة بينهما فضل و عن النظر في النجوم»<sup>۴</sup>

ترجمه:

«محمد بن علی از امام حسین (ع) نقل می کند فرمود: چون پیامبر خدا (ص) خیبر را فتح کرد، کمانش را

خواست و به یک طرف آن تکیه داد، آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آورد و از فتح و پیروزی که خداوند

به او داده بود سخنی گفت و از نه چیز نهی فرمود: اجرت زنا، کسب با نطفه چهار پا یعنی جهیدن حیوان نر،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷ ص ۱۱۱

۲. دراسات فی مکاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۰۴

۳. دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص: ۱۸ / مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۴۲۷

۴. الخصال، ج ۲ ص ۱۸۴



انگشتر طلا، قیمت سگ، زین‌های ارغوانی - ابو عروبة گفته زین‌های سرخ - و از خوردن گوشت درندگان و از صرافى طلا به طلا و نقره به نقره و گرفتن اضافه و از نظر کردن به نجوم (حکم به سعد و نحس ایام به وسیله نجوم).<sup>۱</sup>

■ چهار) در جعفریات روایتی طولانی از امیر المومنین نقل شده است. حضرت در آن حدیث می‌فرماید:

«الْجَعْفَرِيَّاتُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: مِنَ السُّحْتِ تَمَنُّ الْمَيْتَةِ وَ تَمَنُّ اللَّفَّاحِ وَ مَهْرُ الْبُعْيِ وَ كَسْبُ الْحَجَّامِ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ وَ أَجْرُ الْقَفِيزِ وَ أَجْرُ الْفَرَطُونِ وَ الْمِيزَانِ إِلَّا قَفِيزاً يَكِيلُهُ صَاحِبُهُ أَوْ مِيزَاناً يَزِنُ بِهِ صَاحِبُهُ وَ تَمَنُّ الشُّطْرَنْجِ وَ تَمَنُّ النَّرْدِ وَ تَمَنُّ الْقِرْدِ وَ جُلُودُ السَّبَاعِ وَ جُلُودُ الْمَيْتَةِ قَبْلَ أَنْ تُدْبَعَ وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ وَ أَجْرُ الشَّرْطِيِّ الَّذِي لَا يُعْدِيكَ إِلَّا بِأَجْرٍ وَ أَجْرُ صَاحِبِ السَّجْنِ وَ أَجْرُ الْقَائِفِ وَ تَمَنُّ الْخَنْزِيرِ وَ أَجْرُ الْقَاضِيِ وَ أَجْرُ السَّاحِرِ وَ أَجْرُ الْحَاسِبِ بَيْنَ الْقَوْمِ لَا يَحْسُبُ لَهُمْ إِلَّا بِأَجْرٍ وَ أَجْرُ الْقَارِيِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ إِلَّا بِأَجْرٍ وَ لَا بَأْسَ أَنْ يُجْرَى لَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ الْهَدْيَةُ يُلْتَمَسُ أَفْضَلُ مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيَرْبُوهَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ هِيَ الْهَدْيَةُ يُطْلَبُ مِنْهَا مِنْ تَرَاثِ الدُّنْيَا أَكْثَرَ مِنْهَا وَ الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَ عَسْبُ الْفَحْلِ»<sup>۲</sup>

■ پنج) در میان اهل سنت نیز بیهقی از ابو هریره نقل کرده است که:

«نهى عن مهر البغى و عسب الفحل و عن ثمن السنور و عن الكلب الا كلب الصيد»<sup>۳</sup>

توضیح:

سنور به معنای گربه است.

■ شش و هفت) هم چنین سرخسی در مبسوط به دو روایت اشاره کرده که در آنها پیامبر از «عسب

التیس» نهی کرده است.<sup>۴</sup>

در این روایت کسب حجّام همراه با عسب التیس ذکر شده است.

توضیح:

۱. خصال - ترجمه جعفری، ج ۲ ص ۱۲۹

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۳، ص: ۶۹

۳. سنن بیهقی، ج ۶ ص ۶

۴. مبسوط السرخسی، ج ۸ ص ۸۳



تیس به معنای بز نر است.

### ➤ دسته دوم روایات مجوزه

■ هشت) روایات حنان بن سریر:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ مَعَنَا فَرَقْدُ الْحَجَّامُ - إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ لَهُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - إِنَّ لِي تَيْسًا أَكْرِيهِ فَمَا تَقُولُ فِي كَسْبِهِ - قَالَ كُلُّ كَسْبِهِ فَإِنَّهُ لَكَ حَلَالٌ وَالنَّاسُ يَكْرَهُونَهُ - قَالَ حَنَّانُ قُلْتُ لَأَيِّ شَيْءٍ يَكْرَهُونَهُ وَ هُوَ حَلَالٌ - قَالَ لِتَغْيِيرِ النَّاسِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا.»<sup>۱</sup>

ترجمه:

«از حضرت پرسید: من بز نری دارم که کرایه اش می دهم، درباره این کسب چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: کسب او را بخور، برای تو حلال است در حالیکه مردم آن را مکروه می شمارند. حنان پرسید چرا مردم آن را مکروه می شمارند در حالیکه حلال است؟ حضرت فرمود چون برخی از مردم، یکدیگر را عیب می کنند.»

نه) صحیحه معاویه بن عمّار:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَجْرُ التُّيُوسِ - قَالَ إِنْ كَانَتْ الْعَرَبُ لَتَعَايِرُ بِهِ وَ لَا بَأْسَ.»<sup>۲</sup>

سند:

محمد بن اسماعیل، مکنی به ابوالحسن، نیشابوری است و با لقب «ندفر» شناخته می شده است. وی شیخ کلینی بوده و پیش از هزار و هفتصد روایت در کتب اربعه و وسائل از او نقل شده است. وی را به صراحت توثیق نکرده اند ولی کثرت حدیث او می تواند شاهدی بر وثاقتش باشد. اما در هر صورت سند دیگر روایت، صحیحه است.

ترجمه:

«از حضرت پرسیدم درباره اجرت تیوس (جمع تیس: بز نر) حضرت فرمود: عرب از این کار عار دارد و اشکال

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷، ص: ۱۱۱

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷، ص: ۱۱۱





ندارد.»

توجه شود که در برخی از نسخه های کافی «کانت» وجود ندارد و مجلسی نیز در ملاذ الاخیار<sup>۱</sup> این روایت را بدون لفظ «کانت» نقل کرده است. هم چنین در تهذیب الاحکام که به تحقیق جدید چاپ شده است هم «کانت» وجود ندارد.<sup>۲</sup> مرحوم غفاری نیز در تصحیح تهذیب، این روایت را بدون «کانت» نقل کرده است.<sup>۳</sup> و در حاشیه می نویسد: اگر «کانت» موجود باشد می توان به دو نحوه روایت را معنی کرد:

یکی آنکه «إن» را مخففه از مثقله بدانیم و بگوییم اصل روایت چنین بوده است «أنه کانت العرب لتعاری به و لا بأس». اما در تصحیح جدید (دار الحدیث) از کافی، روایت چنین نقل شده است: «ان کانت العرب لتغایر به و لا بأس (به غین منقوطة).»

«تغایر» در مورد «تیوس» گویا ضرب المثلی است چنانکه مرحوم شهید ثانی در بحث حسد در منیة المرید می نویسد: «قال ابن عباس خذوا العلم حیث وجدتموه و لا تقبلوا اقوال الفقهاء بعضهم فی بعض فإنهم یتغایرون کما تتغایر التیوس فی الزریبة (چراگاه)»

مرحوم خوئی به اشکال و جوابی پیرامون این روایات اشاره می کنند:

«لا یقال ان النبوی و روایة الجعفریات بنفسهما ظاهران فی الکراهة المصطلحة لاشتمالهما علی ما لیس بمحرم قطعا، فإنه ذکر المنع فی الجعفریات عن بیع جلود السباع و أجر القاری مع أنهما لیسا بمحرمین جزما، و فی النبوی نهی عن لبس ثیاب ینسج بالشام مع عدم ثبوت حرمته، علی أن النبوی کمرسلة الصدوق و دعائم الإسلام و المنقول من طرق العامة ضعيفة السند. فإنه یقال إن ثبوت الترخیص فی بعض الأمور المذكورة فیهما بدلیل خارجی لا یوجب ثبوته فی غیره، کیف و قد ثبت فی الشرعیة المقدسة استحباب بعض الأغسال کغسل الجمعة و العیدین و غیرهما مع انها ذکرت فی جملة من الروایات فی عداد الأغسال الواجبة کغسل الجنابة و المیت و مس المیت، نعم لم تثبت من تلك الروایات المانعة إلا وثيقة روایة الجعفریات.»<sup>۴</sup>

### جمع بین روایات:

۱. ملاذ الاخیار، ج ۱۰ ص ۳۳۰

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۳۵۵

۳. تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۴۰۸

۴. مصباح الفقاهه، ج ۱ ص ۶۱



در میان فقها به پنج نحوه روایات مانعه و مجوزه جمع شده اند:

❖ جمع اول: حمل روایات مانعه بر حرمت تکلیفی و روایت مجوزه بر صحت معامله.<sup>۱</sup>

در رد این جمع گفته شده است:

«و أمّا احتمال حمل النهی علی التکلیف المحض و القول بالصحة و ضعا فضعیف جداً، إذ النهی كما مرّ لم يتعلق

بنفس الماء و لا بنفس العمل بل بالثمن أو الأجرة، و مثله يكون ظاهراً في الإرشاد إلى الفساد كما لا يخفى.»<sup>۲</sup>

توضیح:

این حمل ضعیف است چراکه نهی به ماء الفحل و به نفس العمل، تعلق نگرفته بلکه به ثمن العمل تعلق

گرفته است و نهی از ثمن العمل، ارشاد دارد به بطلان و فساد.

ما می گوئیم:

حضرت امام در صورتی که «نهی از ثمن» شده باشد، این نهی را متعلق به ثمن بما هو ثمن می دانند و آن

را ظاهر در حرمت تکلیفی بر می شمارند.<sup>۳</sup>

❖ جمع دوم: حمل اخبار مانعه بر تقیه:

در این باره اشکال شده است که:

أولاً: «لا وجه لحمل الطائفة المانعة علی التقية لما عرفت من كون المسألة محل الخلاف بين العامة أيضاً.»<sup>۴</sup>

ثانياً: «حمل الأخبار النبوية علی التقية غریب غیر محتمل.»<sup>۵</sup>

ما می گوئیم:

(۱) اگر مراد آن است که پیامبر تقیه نمی کرده است، حرف درستی است ولی از آنجا که روایت نبوی، از طریق

ائمه نقل شده است، ممکن است ائمه در مقام تقیه، روایتی از پیامبر را به صورت ناقص و یا به صورت

درهم نقل کرده باشند.

(۲) أمّا اشکال اولّ کامل است.

۱. مصباح الفقاهه، ج ۱ ص ۶۲

۲. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۰۷

۳. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱ ص ۲۲

۴. مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج ۱، ص: ۶۲

۵. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۰۷



❖ جمع سوم: حمل اخبار مانعه بر حکم حکومتی:

با توجه به اینکه این کار در میان عرب عار بوده است. شاید رسول الله می خواسته است تا مسلمانان این کار را نکنند که توسط کفار، تحقیر نشوند و لذا این یک حکم کوتاه مدت بوده است ولی بعدها که کفار چنان پایه ای از قوت نداشته اند، ائمه به عنوان یک امر اجتماعی که مورد نیاز جامعه بوده است، آن را تجویز کرده اند.

❖ جمع چهارم: حمل اخبار مانعه بر حرمت بیع و اخبار مجوزه بر جواز اجاره:

برخی از بزرگان نوشته اند:

«حمل أخبار المنع على البيع و الروایتین علی الإجارة، كما هی الظاهر منهما. و یؤید ذلك أن وجود النطفة فی

الصلب كثيرا ما مشکوک فيه و مع الشک فی تحقق الشیء لا یصح بیعه. ... اللهم إلا أن یقال: إن حمل أخبار

المنع على البيع حمل على الفرد النادر، إذ المتعارف كان هو الإجارة لا البيع.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. وجود نطفه در هر لقاح، مشکوک است و لذا چون شک در تحقق النطفه داریم بیع باطل است ولی کرایه چنین نیست.

۲. بنابر این جمع، حتی کراهت اجاره هم ثابت نمی شود.

۳. الا اینکه: حمل اخبار منع بر بیع، حمل بر فرد نادر است چراکه متعارف آن روزگار اجاره بوده و نه بیع.

ما می گوئیم:

(۱) اولاً: وجود نطفه در لقاح مشکوک نیست بلکه هر ماء الفحلی دارای نطفه است، اگرچه ممکن است، به عللی به جنین منتهی نشود.

(۲) ثانیاً: در روایت خصال تعبیر «کسب الدابه» و در روایت فقیه «اجر الضراب» مورد نهی واقع شده که ظهور بلکه نص در اجاره می باشند.

(۳) ضمن اینکه این جمع هم تبرعی است.

❖ جمع پنجم: حمل بر کراهت

مرحوم خوئی می نویسد:

«فمقتضى الجمع بينهما هو حمل الطائفة الأولى المانعة على الكراهة، و لا یمنع عن ذلك إطلاق السحت علی ثمن عسیب

الفحل فی رواية الجعفریات، فإنک قد عرفت فی بیع العذرة إطلاقه علی الکراهة الاصطلاحية فی مواضع شتی.<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

ظاهراً همین جمع کامل ترین است و علت کراهت هم پست بودن این شغل و عار بودن آن در جامعه بوده است و لعل آنکه این کراهت هم حکمی حکومتی بوده است (که پیامبر از آن نهی کرده است). (مطابق جمع سوم).

خاتمه:

برخی از بزرگان بین «عسیب الفحل» و «مضامین» فرق گذاشته اند و می نویسند:

«و قد مرّ منّا أنّ المقصود من بیع الملاقیح و المضامین بیع الحيوان المقدرّ الذی يتكوّن من هذه الأنتی أو من هذا الفحل. و من بیع العسیب بیع النطفة فی صلب الفحل قبل الضراب، فتدبرّ و لا تخلط. و بذلك يظهر الإشکال علی من توهم اتحاد بیع العسب مع بیع المضامین و اتحاد بیع النطفة فی الرحم مع بیع الملاقیح.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. عسیب، صلب الفحل است ولی مضامین و ملاقیح، حیوانی است که هنوز موجود نیست ولی تکون خواهد یافت.

۲. پس کسانیکه عسیب را با مضامین یکی دانسته اند و نطفه را با ملاقیح یکی دانسته اند، اشتباه کرده اند.

ما می گوئیم:

(۱) پس از دیدگاه ایشان: منی مادامی که در صلب الفحل است، عسیب است و پس از لقاح، نطفه است ولی حیواناتی که مقدر است و از نر و ماده به وجود خواهد آمد مضامین و ملاقیح اند.

(۲) این در حالی است که لغویها، به سه قسم قائل نیستند بلکه تمام الفاظ را برای دو قسم، نامگذاری کرده اند:

آنچه در صلب الفحل است و آنچه در رحم انثی است (جنین) و قسم سومی تحت عنوان حیوان مقدری که در آینده تکون می یابد. (اگر مراد غیر از جنین یا عسیب است)، مورد نامگذاری نیست.

در میان لغوی ها گروهی مضامین را همان عسیب می دانند و ملاقیح را همان نطفه:

✘ **جمهرة اللغة:**

۱. مصباح الفقاهة (المکاسب): ج ۱، ص: ۶۱

۲. جمهرة اللغة، ج ۱ ص ۵۵۹

«الملاقيح أن يشتري ما في بطن الناقة، و المضامين أن يشتري ما في صلب الفحل.»<sup>١</sup>

#### ✖ جمهرة اللغة:

«فالملاقيح اللواتي في بطون امهاتها، و المضامين اللواتي في اصلاب آبائها» و ما اثبتناه من ل؛ و قارن ما سبق

ص ٥٥٩.»<sup>٢</sup>

#### ✖ معجم مقاييس اللغة:

«و المضامين: ما في بطون الحوامل. و منه الحديث أنه نهى عن الملاقيح و المضامين و ذلك أنهم كانوا يبيعون

الحبل، فنهى عن ذلك»<sup>٣</sup>

#### ✖ مفردات الفاظ القرآن:

«الملاقيح: النوق التي في بطنها اولادها، و يقال ذلك ايضاً للأولاد، و «نهى عن بيع الملاقيح و المضامين»

فالملاقيح هي: ما في بطون الامهات، و المضامين: ما في اصلاب الفحول»<sup>٤</sup>

#### ✖ القاموس المحيط:

«والمضامين: ما في اصلاب الفحول»<sup>٥</sup>

#### ✖ مجمع البحرين:

«أراد بالملاقح جمع ملقوح، و هو جنين الناقة و ولدها ملقوح به فحذف الجار، و الناقة ملقوحة و اراد بالمضامين

ما في اصلاب الفحول و كانوا يبيعون الجنين في بطن امه و ما يضرب الفحل في عام أو في أعوام»<sup>٦</sup>

#### ✖ الطراز الاول:

«نهى عن الملاقيح و المضامين. أي عن بيع ما في البطون من الاجنة، أو ما في اصلاب الفحول من النطف، لأنه

غرر و كانول في الجاهلية يفعلونه.»<sup>٧</sup>

أمّا برخي مضامين را همان نطفه و ملاقيح را همان عسيب دانسته اند:

#### ✖ كتاب العين:

١. جمهرة اللغة، ج ٢ ص ٩١١

٢. معجم مقاييس اللغة، ج ٣ ص ٣٧٢

٣. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ١، ص: ٢٩٨

٤. مفردات الفاظ القرآن، ص ٧٤٤

٥. القاموس المحيط، ج ٤ ص ٢٤٠

٦. مجمع البحرين، ج ٢ ص ٤٠٩

٧. الطراز الاول، ج ٥ ص ٣٧

«المضامين من الاولاد: التي ضمنها الأرحام.»<sup>١</sup>

#### ✖ جمهرة اللغة:

«و المضامين: ما فى بطون الحوامل من كل انثى. و فى الحديث: «نهى عن بيع المضامين و الملاقيح»  
فالمضامين: اللواتى فى بطون أمهاتها، و الملاقيح: اللواتى فى أصلاب آبائها.»<sup>٢</sup>

#### ✖ تهذيب اللغة:

«و أما المضامين: ما فى بطون الحوامل و منه الحديث أنه نهى عن الملاقيح و المضامين و ذلك أنهم كانوا يبيعون الحبل فنهى عن ذلك.»<sup>٣</sup>

#### ✖ المحكم و المحيط الاعظم:

«المضامين: ما فى بطون الحوامل من كل شىء كانهن تضمّنه و منه الحديث: «نهى عن بيع المضامين»»<sup>٤</sup>

#### ✖ اساس البلاغة:

«نهى عن بيع المضامين التى فى بطون الحوامل»<sup>٥</sup>

#### ✖ شمس العلوم:

فى الحديث: «نهى النبى عليه السلام عن بيع المضامين» قيل: المضامين: ما فى بطون الحوامل، جمع: مضمونة و هى التى يضمنها بطن امها، و ذلك كنهيه عن بيع ما فى بطون الانعام حتى تضع.»<sup>٦</sup>

و برخى نيز به هر دو قول اشاره دارند:

#### ✖ النهاية فى غريب الحديث و الاثر:

«فيه «انه نهى عن بيع المضامين و الملاقيح». المضامين: ما فى اصلاّب الفحول، و هى جمع مضمون. يقال ضمن الشىء بمعنى تضمّنه. و منه قولهم «مضمون الكتاب كذا و كذا» و الملاقيح: جمع ملقوح و هو ما فى بطن الناقة. و فسرهما مالك فى الموطأ بالعكس، و حكاه الأزهري عن مالك عن ابن شهاب عن ابن المسيّب. و حكاه ايضاً عن ثعلب عن ابن الاعرابى. قال إذا كان فى بطن الناقة حمل فهو ضامن و مضمان، و هنّ ضوامن و مضامين و

١. كتاب العين، ج ٧ ص ٥٢

٢. جمهرة اللغة، ج ٢ ص ٩١١

٣. تهذيب اللغة، ج ١٢ ص ٣٦

٤. المحكم و المحيط الاعظم، ج ٨ ص ٢١٥

٥. اساس البلاغة، ص ٣٧٩

٦. شمس العلوم، ج ٦ ص ٤٠٠٠

الذى فى بطنها ملقوح و ملقوحه.»<sup>١</sup>

### ✦ لسان العرب:

«روى عن سعيد بن المسيب أنه قال: لا ربا فى الحيوان، و إنما نهى عن الحيوان عن ثلاث: عن المضممين و الملاقيح و حبل الحبلّة؛ قال سعيد: فالملاقيح ما فى ظهور الجمال، و المضممين ما فى بطون الإناث، قال المزني: و أنا أحفظ أن الشافعى يقول المضممين ما فى ظهور الجمال، و الملاقيح ما فى بطون الإناث؛ قال المزني: و أعلمت بقوله عبد الملك بن هشام فأنشدنى شاهداً له من شعر العرب:

إِنَّ الْمَضْمِينَ، الَّتِي فِي الصُّلْبِ،      مَاءَ الْفُحُولِ فِي الظُّهُورِ الْحُدْبِ،  
ليس بمُعْنٍ عنكَ جُهْدَ اللَّزْبِ

و أنشد فى الملاقيح:

مَنِّيَّتِي مَلَاقِحًا فِي الْأُبْطُنِ،      تُنْتِجُ مَا تَلْقَحُ بَعْدَ أَرْمَنِ»<sup>٢</sup>

### ✦ لسان العرب:

«و أما المضممين فإن أبا عبيد قال: هى ما فى أصلاب الفحول، و هى جمع مضمون؛ و أنشد غيره:

إِنَّ الْمَضْمِينَ الَّتِي فِي الصُّلْبِ      مَاءَ الْفُحُولِ فِي الظُّهُورِ الْحُدْبِ

و يقال: ضَمِنَ الشَّيْءَ بِمَعْنَى تَضَمَّنَهُ؛ و منه قولهم: مَضْمُونُ الْكِتَابِ كَذَا و كَذَا، و الملاقيح: جمع ملقوح، و هو ما فى بطن الناقة. قال ابن الأثير: و فسرها مالك فى الموطأ بالعكس؛ حكاه الأزهري عن مالك عن ابن شهاب عن ابن المسيب، و حكاه أيضاً عن ثعلب عن ابن الأعرابي، قال: إذا كان فى بطن الناقة حمل فهى ضامنٌ و مضمانٌ، و هنَّ ضَوَامِنٌ و مَضَامِينٌ، و الذى فى بطنها ملقوح و ملقوحه. و ناقة ضامنٌ و مضمان: حامل، من ذلك أيضاً ابن الأعرابي: ما أَعْنَى فَلَانٌ عَنِ ضِمْنًا و هو الشُّسْعُ أَى مَا أَعْنَى شَيْئًا و لَا قَدْرَ شِسْعٍ.»<sup>٣</sup>

### ✦ تهذيب اللغة:

«و قال الليث: اولاد الملاقيح و المضممين نهى عن ذلك فى المبالغة، لانهم كانوا يتبايعون اولاد الشاة فى بطون الامهات و اصلاب الآباء، قال: فالملاقيح فى بطون الامهات، و المضممين فى اصلاب الفحول. قال سعيد: و الملاقيح ما فى ظهور الجمال، و المضممين ما فى بطون الإناث. و قال المزني: انا أحفظ أن الشافعى يقول:

١. النهاية فى غريب الحديث و الاثر، ج ٣ ص ١٠٢

٢. لسان العرب؛ ج ٢، ص: ٥٨٠

٣. لسان العرب؛ ج ١٣، ص: ٢٥٨



المضامين ما في ظهور الجمال، و الملائح ما في بطون اناث الابل.»<sup>۱</sup>

اما در هر صورت آنچه در ابتدای بحث مطرح شده است، خالی از شاهد است، به خصوص با توجه به آنچه در برخی از کتاب های لغت می خوانیم که ملائح و مضامین را نام خود حیوان مادر و پدر دانسته است و لذا اصلاً حمل آن بر فرزند منتفی است. تا اینجا

### ✦ المحکم و المحيط الاعظم:

«و قد يقال للامهات: الملائح و نهی عن اولاد الملائح و اولاد المضامين في المبايعه لانهم كانوا يتبايعون اولاد

الشاء في بطون الامهات و اصلاب الآباء فالملائح الامهات، و المضامين الآباء.»<sup>۲</sup>

۱. تهذیب اللغة، ج ۴ ص ۳۴

۲. المحکم و المحيط الاعظم، ج ۳ ص ۱۲